

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

دکترعلینقی منزوی

[ماهنامه‌ی جامعه‌ی معلمین «در را فرهنگ نو» ج1، ش9، تیر 1332، صص 60-76]

ج. سازمان و دستگاه رهبری جنبش:

چنان که دیدیم از صد سال قبل از اسلام تا دو قرن و نیم پس از آن مردم ساکن شمال و مشرق خلیج فارس که بیشتر از بردگان سیاه پوست بودند، در اثر فشار اربابان و مالکین چندین بار به جنبش در آمدند. این جنبش‌ها هیچ یک با نقشه و رهبری شده نبود بلکه به صورت عصیان بردگان و دهقانان بی‌چیز بود. اینان به دور یک یا چند تن گرد می‌آمدند و رهبری او را به گردن می‌گرفتند و چون این رهبران ناپخته بودند و هدف روشن نداشتند و کارها بی‌نقشه انجام می‌گرفت همه‌ی این جنبش‌ها در صورت ظاهر به شکست منتهی گردیده است. البته شکست نظامی این جنبش‌ها را نباید شکست قطعی ایده‌ئولوژیک دانست و چنان که در آخرین بخش خواهیم دید این جنبش‌ها در تشکیلات اجتماعی و مخصوصاً در حقوق و فقه اسلامی نتایج بسیار به جا گذارده، به طوری که فتاوی علمای فقه راجع به حقوق بردگان و مالکیت ایشان قبل از این جنبش‌ها و پس از آن ناسازگاری‌های فراوان دارد و اساساً دگرگون شده است. بزرگترین جنبشی که در این چهار قرن پدیدار شده و آخرین آنها بوده جنبشی است که در کتاب‌های تاریخ عرب به نام رهبر این جنبش «صاحب الزنج» معروف گردیده است. این جنبش در 255 هـ آغاز شد، توده‌های سیاه پوست، مردی را که بعدها به نام علوی یا «الناجم» یا «صاحب الزنج» نامدار گردید، به رهبری خویش پذیرفته، گرد او جمع شدند¹ و من در این مقالات وی را «رهبر زنگیان» می‌خوانم.

نقش توده‌های رنجور در این جنبش:

با این که همه‌ی تاریخ‌نگاران این جنبش بزرگ را در اثر هوی و هوس یک فرد رهبر زنگیان خوانده‌اند ولی چون پنهان کردن حقیقت به طور کامل امکان ندارد، از لابلای برگ‌های تاریخ نقش توده‌ها هویدا می‌گردد.

برای نمونه می‌توان واقعه‌ی زیر را یاد کرد: طبری گوید: در آغاز کار (شوال 255 هـ) چون زنگیان از طرف بصره در کوهی به نام «جبل الشیاطین» [دیوان کوه] موضع گرفته بودند، سران جنبش تصمیم گرفتند رو به جنوب پیش روند و در سلیمانان و آبادان موضع گیرند، سیاه پوستان گمان بردند که رهبران خیانت ورزیده خیال تسلیم آنان را به اربابان دارند و از این روی میان سیاه پوستان زنگی و سفید پوستان فراتی و قرمطی و نوبی که در این جنبش شرکت داشتند اختلاف روی داد در این وقت رهبر زنگیان

پیشنهاد نمود که سیاهان عده‌ای را انتخاب کنند که همواره او را در میان گیرند و هرگاه خیال خیانت به مردم و سرپیچی از دستور ایشان به سر راه دهد او را بکشند و نیز شرط کرد که همه جا در میدان‌های جنگ با تن خود شرکت جوید و با این شرطها بود که زنگیان وی را به رهبری پذیرفتند.²

رنگ بیدق و نشان‌های ایشان:

برای بیرق‌های زنگیان رنگ‌های گوناگون در تاریخ یاد شده و گویا رنگ مخصوص را برای خودگزين ننموده‌اند.

در کتاب «غیبت نعمانی - ص 74» حدیثی آورده است که در آن رهبر زنگیان را (صاحب العلم الخضراء و الرايه الحمراء) خوانده است که در سال 260 هجری آشکار خواهد شد.³ در هنگام حمله بربصره بیرق علی بن ابان سردار زنگی، زرد رنگ بوده است⁴ و در آغاز کار (شوال 255) بر روی نخستین بیرق که زنگیان برپا ساختند آیه‌ای از قرآن به خط سرخ و سبز نوشته شده بود.⁵

سران ششگانه و مجالس مشورتی آنان:

غیر از رهبر زنگیان شش تن دیگر به نام علی پسر ابان مهلبی و یحیی پسر محمد و محمد پسر سلم و سلیمان پسر جامع زنگی و مشرق و رفیق، دستگاه رهبری جنبش را اداره می‌کردند.

ایشان از سران جنبش زنگی بوده و به جای دستوران و وزیران و معاونین رهبر زنگیان به شمار می‌رفتند و در پیش آمدها، جلسه شورا با حضور همه اینان تشکیل می‌گردید، طبری و ابن‌اثیر اینان را به نام الاصحاب الستة نامیده‌اند.

در مجالس مشورتی غیر از این شش تن که به جای قوه مجریه بودند اشخاص دیگری نیز شرکت می‌جستند. طبری در یک جا یکی از شرکت کنندگان در مجلس را به نام ابو یعقوب ملقب به جربان یاد کرده است.⁶ نخستین مورد که در تاریخ از تشکیل چنین جلسه یاد شده در رمضان سال 255 در کاخی به نام قصر قریش در سرزمینی به نام «برنخل» در اطراف بصره است. ایشان در آن جا گرد آمده و روز چهارشنبه 26 رمضان 255 را برای آغاز جنبش تعیین نمودند.⁷

«رهبر زنگیان» و شش وزیر او:

چون از نظر ظاهر رهبر زنگیان نقش مهمی را در این جریان به عهده داشته، مورخان ظاهرین که همواره جیره‌خوار دربارها و اشراف بوده‌اند اصولاً نقش توده‌های برده و سیاه پوست را در این جنبش بزرگ طبقاتی فراموش کرده و یا در درجه دوم نهاده‌اند و این جنبش را یک خروج برعلیه خلیفه و قیام مذهبی و در اثر هوی و هوس شخصی رهبر زنگیان برشمرده‌اند و تا آن جا جنبش را با زندگی شخصی رهبر آن در آمیخته‌اند که برای فهم درست جریان ما را مجبور به شناسایی این مرد کرده‌اند. با این که من تا اندازه‌ایی خوانندگان را به علل واقعی اقتصادی و سیاسی این جنبش آشنا نمودم، باز مجبور هستم در باره‌ی این شخص و وزیران او بررسی نجام.

لقب و شهرت «رهبر زنگیان»:

طبری او را همواره به لقب «علوی» و «صاحب الزنج» و گاه «الناجم» به معنی ستاره‌شناس و ستاره‌بین و مسعودی همه جا وی را «الناجم» خوانده. ابن ابی‌الحدید او را هیچ‌گاه جز «علی بن محمد» و «الناجم» نمی‌خواند ولی ابن‌اثیر او را به لقب «علوی» خوانده است.

گویا تبلیغات شدید دولت عباسی علیه این مرد به حدی بوده است که شیعیگری مسعودی و ابن ابی‌الحدید را مانع از علوی خواندن وی گردیده و نیز تعصب ضدتشیع ابن‌اثیر سبب شده که همه جا او را علوی بخواند. ولی طبری که کهن‌ترین مدرک ما است وی را به هر سه لقب خوانده است.

در "تجارب السدف هندوشاه" و در "جمل التواریخ" نیز او را «صاحب الزنج» و «صاحب» خوانده‌اند و ما در این مقالات او را به نام «رهبر» و «رهبر بزرگ» و «رهبر زنگیان» می‌خوانیم.

نسب او:

طبری و ابن‌اثیر گویند: وی در آغاز جنبش در بصره خود را علی پسر محمد پسر احمد پسر علی پسر عیسی پسر زید پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی‌طالب خوانده است.⁸

هندوشاه پس از نقل همان نسبنامه گوید و در نسب وی طعن کردند و بعضی اثبات کرده‌اند⁹ مسعودی در مروج الذهب، طالبی بودن وی را انکار نموده. صاحب تاریخ قم گوید:

و از بعضی روایت است که گفتند ما از حسن علی (ع) از صاحب زنگیان سئوال کردیم، امام فرمود که صاحب زنگیان از ما نیست و ابوالحسین علی بن عیسی عریضی دعوی کند که محمد بن حسین بن احمد ولید فقیه روایت کرده است که صاحب از علویه است و در میان ایشان صحیح النسب باشد. لیکن علویه و شیعه خود را از او دور می‌دارند بر وجه تقیه¹⁰ صاحب "جمل التواریخ" گوید: پس مردی خارجی برخاست علی بن محمد البرقعی (?) و دعوی کرد که از فرزندان حسین بن علی (ع) باشد و او را اتباع از عبد قیس بود. آن است که او را صاحب زنگیان خوانند، و فتنه‌ی او بماند تا بعد از این ایام. و سال 279 کشته شد.¹¹

همچنین طبری گوید: چون به سال 249 رهبر زنگیان از سامره به بحرین آمد دعوی کرد که وی علی پسر محمد پسر فضل پسر حسن پسر عبدالله پسر عباس پسر علی بن ابی‌طالب است.¹² در جای دیگر گوید: چون خواست از بصره به بادیه برای دعوت اعراب رود دعوی نمود که او یحیی پسر عمر است که در اطراف کوفه کشته شد¹³ همچنین طبری در جای دیگر گوید: پس از آن که بصره به دست زنگیان افتاد (سال 257) دسته‌یی از فرزندان احمد پسر عیسی پسر زید پسر علی پسر حسین بن ابی‌طالب، بدو گرویدند و از جمله‌ی ایشان علی پسر احمد پسر عیسی بود، و از این روی دیگر رهبر زنگیان نتوانست خود را از فرزندان احمد شمرد، پس دعوی خود را تغییر داده گفت من از

فرزندان یحیی پسر زید پسر علی بن حسین هستم¹⁴ باید یادآور شوم که در نسبنامه‌ها این یحیی بی‌بازمانده شناخته شده چه پس از کشته شدن پدرش زید به خراسان فرار کرد و در سن 18 سالگی در آن جا کشته شد.¹⁵

طبری گوید: رهبر زنگیان علی پسر محمد پسر عبدالرحیم از طایفه‌ی عبدقیس¹⁶ است، و مادرش قره دختر علی پسر رحیب پسر محمد حکیم از بنی‌آسد¹⁷ بن خزیه بود. وی در دیه‌های شهر ری می‌زیست و می‌گفت جد مادر من محمد پسر حکیم در کوفه از یاران زید پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی طالب بود زید به دست سپاه هشام عبدالملک اموی کشته آمد جد من به ری گریخت و بدهی به نام ورزین شد. جد پدر من عبدالرحیم از طایفه‌ی عبدقیس که در طالقان به زاده و به عراق رفته کنیزکی سندی خرید و پدرم محمد از وی به زاد.¹⁸ از آنچه گذشت چنین می‌نماید که رهبر زنگیان اگر چه سیاه پوست نبوده است، ولی از خاندان هاشمی یا دیگر اشراف نبوده بلکه از یک خانواده‌ی گمنام بیرون آمده و بعدها برای وی نسبنامه‌ها ساخته‌اند و از این روی اختلاف در آن بسیار است.

زندگانی رهبر زنگیان:

در سده‌ی سوم هجری بغداد و سامراء دو پایتخت زمستانی و تابستانی پادشاهان عباسی بوده است.

طبری گوید: رهبر زنگیان مدتی در سامراء می‌زیست، و در این هنگام با خاندان منتصری مانند غانم شطرنجی و سعیدصغیر و بسر خادم آشنا گردیده به وسیله آنان درباریان را ستایش می‌سرود و از این راه زندگی می‌گذارند¹⁹ ابن ابی الحدید گوید: وی مدتی در بغداد به آموزگاری کودکان و تعلیم خط خوش و گاهی به تدریس نجوم و ستاره‌شناسی می‌پرداخت و از این راه گذران می‌کرد.²⁰ مسعودی گوید: در آغاز کار به علم نجوم و سحر و اسطرلاب مشغول بود.²¹

یابیه‌ی دانش او:

چنان که دیدیم وی ستاره‌شناسی و اسطرلاب و سحر را درس می‌گفته و چنان که تاریخ نشان می‌دهد وی در جنگها نیز اسطرلاب‌هایی همراه می‌داشته و از آن استفاده می‌کرده و گاهی آلات نجومی او به دست دشمن به غارت می‌رفته است²² هنگامی که می‌خواست به بصره حمله کند خسوف شب چهارده شوال 257 را پیش بینی کرده و مخصوصاً این شب را برای حمله به بصره برگزیده است.²³

مذهب و ادعاهای مذهبی او:

وی در هیچ یک از نطق و دعوت‌ها، مردم را به مذهب خاصی نخوانده است و لیکن مورخان آن روزگار مذهب را مانند تیزترین اسلحه برای طرد و محکوم کردن جنبش‌های ملی یا طبقاتی و تکفیر رهبران این‌گونه جنبش‌ها به کار می‌بردند، و اربابان خود و دربارها را پاک و منزله جلوه می‌دادند، از این روی نسبت‌های ناروا به جنبش زنگی و رهبران آن داده‌اند. مسعودی که خود دشمن خوارج بوده او را خارجی خوانده گوید: او طالبی نبوده بلکه از ازارقه است چه:

الف: او کودکان و پیران و بیماران را نیز می‌کشت.
ب: خطبه و نطق‌هایش بدین جمله آغاز می‌گشت: لاله الا الله و الله اکبر.
لاحکم الا الله.²⁴

ج: او هرگناه را موجب شرک و کفر می‌دانست²⁵ مسعودی به این نیز اکتفا نکرده، گوید: برخی او را اصلاً خارج از دین و زندیق و ملحد شمرده‌اند و این از مذهب وی آشکار است، چه در آغاز کار، به علم اسطرلاب و سحر و ستاره‌شناسی می‌پرداخته است.²⁶
طبری گوید: مردم بحرین او را مانند یک پیغمبر می‌دانستند²⁷ و نیز گوید: در بحرین از دیه به دیه می‌گردید و می‌گفت نشان‌ها از پیشوایی (امامت) در خود دیده‌ام:

الف: چند سوره از قرآن را که از بر نبودم مانند کهف، ص، اسراء، ناگهان بر زبانه روان گردیده از برخواندم.

ب: روزی در بیابان دراز کشیده و از نافرمانی مردمان به ستوه آمده با خود می‌گفتم: چه کنم؟ کجا روم؟ ناگهان ابری بر سر من نمایان گشت و رعد و برق آغازید و صدایی به گوشم رسید: به بصره برو!²⁸ و نیز گوید چون از بصره به بغداد گریختم (سال 254) آیاتی بر من آشکار گشت، چنان که از اندیشه یاران خود باخبر می‌شدم و چنین از پروردگار نشانی می‌خواستم صفحه‌یی بر دیوار رو به روی خود می‌دیدم که چیزها بر آن نوشته و نویسنده ناپیدا بود.²⁹ هم‌چنین طبری گوید: در آغاز جنبش هنگامی که در باقشا می‌زیست (شوال 255) یک یهودی به نام ماندویه به نزد وی آمده گفت: احوال تو در کتاب تورات دیده‌ام و پیشگویی نمود که پیروز خواهی شد، و نشان‌ها در تن او می‌جست.³⁰

نیز گوید: وی آشامیدن نبیذرا ناروا نمی‌شمرد و فقط پس از آغاز جنبش هنگام حمله بردیه لالان می‌خوارگی را منع کرد.³¹
مسعودی گوید: زنگیان بر ابوبکر و عمر رحمت می‌فرستادند، و از عثمان و علی نام نمی‌بردند و پادشاهان اموی و عباسی را لعنت و نفرین می‌کردند و این مذهب خوارج بود³² این بود خلاصه اطلاعاتی که در باره‌ی زندگی خصوصی و عقاید رهبر زنگیان از تواریخ به دست می‌آید اینک اندکی به زندگی دیگر سران ششگانه جنبش می‌پردازم.

مهلبی علی بن ابان:

وی از طایفه‌ی بنی ضبیعه در بصره بوده و هنگامی که رهبر زنگی از بحرین به بصره شد و به میان این طایفه آمد چند تن از آنان مانند علی بن ابان و برادرانش محمد پسر ابان و خلیل پسر ابان بدو گرویدند³³ و به سال 254 همراه وی به بغداد گریخت و به سال 255 با وی به بصره بازگشت³⁴ و در شمار سران ششگانه جای گرفت.³⁵
وی یکی از سرداران سپاه زنگی بود و پرچم مخصوص به رنگ زرد می‌داشت و این سپاه یکی از سه جناح ارتش زنگی را که بر بصره حمله کرده و فاتح گردید³⁶ تشکیل می‌داد. وی در سال‌های 262 تا 267 فرمانفرمای زنگیان در منطقه اهواز می‌بود و فرماندهی جناح خاوری جنبش را در دست داشت.

وی با صفاریان جنگ‌ها کرد و قرار داد صلح بست و حاکم صفاری

زیر حمایت وی در آمد³⁷ حاکم صفاری از خشونت علی بن ابان به ستوه بود و انکلای پسر رهبر زنگی را شفیع قرار داد که منطقه حکومت خود را از زیر دست علی بیرون آورده تابع مرکز زنگیان باشد و این خواست وی پذیرفته نشد چون سپاه بغداد جناح باختری جنبش زنگی را بشکست و فرات را تا نزدیک بصره اشغال کرد در دوم جمادی دوم سال 267 به طرف جناح خاوری و منطقه اهواز حمله کرد، علی بن ابان شخصی را به جای خود گذارد و به طرف مرکز عقب نشست و پس از وی اهواز با اندکی مقاومت تسلیم سپاه بغداد شد. از این به بعد علی در مرکز جنبش در قسمت خاوری شهر مختاره دژی مستحکم به ساخت و در آن به دفاع از این قسمت شهر پرداخت و روز شنبه سوم صفر سال 270 پس از آن که شهر به دست سپاه بغداد قتل عام شد علی بن ابان به همراه انکلای پسر رهبر زنگیان اسیر گردید.

سلیمان جامع:

وی مردی سیاه پوست از موالی بنی حنظله بوده است از بحرین همراه رهبر زنگیان به بصره آمده و از سران جنبش گردید.³⁸ در 254 با او از بصره به بغداد گریخته³⁹ و در 255 به بصره بازگشت در شمار سران ششگانه در آمد⁴⁰ وی فرماندهی جناح باختری جنبش را داشت و در سال 264 فرمانفرمای واسط بود. او با محمد مولد جنگها کرد.⁴¹ خلیل بن ابان برادر علی بن ابان با شعرانی زیر نظر او کار می‌کردند ولی خودخواهی مانع همکاری آنها شد و خلیل به مرکز فرا خوانده شد.⁴² سپاه خلیفه در 266 جناح غربی زنگیان را بشکست و واسط را اشغال کرد. سلیمان جامع و شعرانی فرار کردند، سلیمان تهیثا و شعرانی در سوق الخمیس موضع گرفتند. سلیمان در تهیثا شهر بساخت و منصوره اش نام نهاد. پیرامون این شهر یک فرسنگ بود و پنج خندق در بر آن کنده و میان هردو تپای آنها سوری ساخته بود. زنگیان یک سال درست در این دژ به دفاع پرداختند تا آن که در سال 267 سپاه بغداد به سرداری احمد موفق که عموی خلیفه بود آخرین حملات خود را بر این شهر آغاز کرد. زنگیان وجب به وجب از پناهگاه خود دفاع می‌کردند، تا در 26 ربیع دوم این سال سپاه بغداد بر شهر دست یافت و آن را به وایرانه ای مبدل کرد. و خون کلیه ی سپاه بوستان را مباح نمود به استثنای سپاه پوستی که خائنانه سپاه دیگری از هموعان خود را اسیر کرده و به سپاه خلیفه بسپارد. موفق ده هزار زن از این شهر به کوفه و واسط فرستاد و عده ای از خانواده و زنان سلیمان جامع نیز جزو اسیران بودند.⁴³ سلیمان از این جا نیز جان بدر برد و به مرکز رفت و در دفاع از شهر مختاره (پایتخت زنگیان) تا سوم صفر 270 ق شجاعتها نشان داد و در این روز با عده ای از زنگیان اسیر گردید.⁴⁴

یحیی یسر محمد ارزق بحرینی:

وی از موالی بنی وارم بود و در آغاز کار در شهر الحساء در بحرین به شغل کیالی می‌پرداخت و چون رهبر زنگیان به بحرین شد

بدو گروید و با وی به بصره آمد⁴⁵ و به سال 254 با او به بغداد گریخت و نیز با وی به بصره بازگشت⁴⁶ و در شمار سران ششگانه قرار گرفت.⁴⁷ وی اولین بار در جنگ قادسیه اسبی به دست آورد و پیش از آن هیچ نداشت و نیز در ذیحجه‌ی 256 سپاه زنگی به سرداری وی بر بصره حمله برد ولی آن را ننگشود⁴⁸ و نیز در (شوال 257) یکی از جناح زنگیان که بر بصره حمله برد به فرماندهی او اداره می‌شد⁴⁹ و پس از فتح بصره حکومت آن جا بدو واگذار شد⁵⁰ و پس از چندی در اثر یک اشتباه در نهر عباسی اسیر سپاه موفق گردید، پس او را به سامراء برده زیر تازیانه خاردار کشتند. سپس سرش را بریده تنش را سوختند. گویند اشتباهی که منجر به گرفتاری او شد با حسادتی که میان وی و علی بن ابان بود ارتباط داشته است⁵¹ رهبر زنگیان از خبر دستگیری وی بسیار اندوهناک شد.⁵²

محمد بن سلم قصاب هجری:

وی به سال 254 از بحرین با رهبر زنگیان به بصره آمد و از آن جا به بغداد گریخت و در 255 نیز همراه وی به بصره بازگشت⁵³ و در شمار سران ششگانه در آمد (2) او و علی بن ابان و رهبر زنگیان نخستین کسانی که شمشیر به دست گرفتند و او همواره در هنگام غیبت رهبر بزرگ، سالاری سپاه را داشت.⁵⁴ ولی در همان آغاز جنبش در جنگ نهر کثیر در شوال 255 در حالیکه سپاه بصره را دعوت به صلح می‌کرد او را کشتند.⁵⁴

مشرق:

ابو احمد حمزه. وی سیاه پوستی بود از غلامان یحیی پسر عبدالرحمان پسر خاقان از رجال دربار خلیفه در بغداد و چون در 254 رهبر زنگیان از بصره به بغداد گریخت وی جزو کسانی بود که در بغداد به دور او گرد آمدند و از آن پس خود را به نام حمزه و کنیت ابو احمد به خواند⁵⁶ و به سال 255 با رهبر بزرگ به بصره آمد و در شمار سران ششگانه در آمد⁵⁷. او در علم ریاضی دست داشته و اسطرابدار رهبر زنگیان بود⁵⁸ ولی از دارایی دستی خالی داشت و اولین بار در هنگام جنگ قادسیه (شوال 255) یک اسب به دست آورد و سوار شد.

رفیق:

ابو الفضل جعفر، وی سیاه پوستی بود از غلامان یحیی پسر عبدالرحمان پسر خاقان از رجال دربار خلیفه در بغداد. چون رهبر زنگیان به سال 254 از بصره به بغداد شد وی با هم زنجیرش مشرق بدو پیوست و رفیق از این پس ابوالفضل جعفر خوانده شد. در 255 با هم به بصره آمده و در شمار سران ششگانه در آمدند.⁵⁹ رفیق از کاخ قریش⁶⁰ به بصره آمد و شد کرد و بیدق راوی از بصره به کاخ قریش آورد و روی آن برنگ سرخ و سبز نوشت و در آن آمد و شدها مردان بصره را نیز دعوت می‌کرد، چنانکه شبلی بن سالم را

نیز او از بصره آورده به جنبش پیوندداد⁶¹ در هنگام حمله بر بصره (شوال 257) زیر نظر یحیی بن محمد بحرینی یکی دیگر از سران ششگانه کار می‌کرده و رشادتها نمود.⁶²

- 1- طبری در تاریخ خود و مسعودی در « مروج الذهب» و ابن ابی الحدید در « شرح نهج البلاغه» از رهبر زنگیان به نام « الناجم = ستاره‌بین» یاد کرده‌اند، ولی ابن‌اثیر او را به لقب علوی می‌خواند، گویا شیعیگری مسعودی و ابن ابی الحدید ایشان را از علوی خواندن رهبر این جنبش که در آن روزگار مورد انواع تهمتهای مذهبی و سیاسی بود، باز داشته باشد.
- 2- طبری 7: 550.
- 3- البته حدیثها پس از جنبش زنگیان ساخته و بزمانهای پیش از آن نسبت داده شده است.
- 4- طبری 7: 605.
- 5- طبری 7: 546.
- 6- طبری 7: 545 و 552.
- 7- طبری 8: 144.
- 8- طبری 7: 543 و ابن‌اثیر به نقل از طبری در وقایع سال 255.
- 9- « تجارب السلف» چ تهران ص 189.
- 10- « تاریخ قم» چ تهران 1318 ش . ص 229.
- 11- « مجمل التواریخ والقصص» چ 1320 ص 363.
- 12- طبری 7: 543.
- 13- طبری 7: 543.
- 14- طبری 7: 607 و 608.
- 15- « عمده‌ی الطالب فی آل ابی طالب» چ نجف.
- 16- نام طایفه‌ای از عرب.
- 17- نام طایفه‌ای دیگر از عرب.
- 18- طبری و ابن‌اثیر ابی الحدید نیز از وی نقل کرده‌اند.
- 19- طبری 7: 543.
- 20- « شرح نهج البلاغه» ابن الحدید چ مصر 1339، ق 3 - چ 3، ص 310.
- 21- « مروج الذهب» چ 2، ص 320.
- 22- طبری 7: 564.
- 23- طبری 7: 602.
- 24- این شعار خوارج بوده است.
- 25- یکی از قوانین اصولی خوارج است و مرجئه خلاف آن می‌گفتند.
- 26- مروج الذهب چ 2، ص 320.
- 27- طبری 7: 543 و ابن‌اثیر می‌رساند که خود چنین ادعا نمی‌کرده و مردم نیز او را پیغمبر نمی‌دانسته بلکه مانند آن می‌شردند.
- 28- طبری 7: 544.
- 29- طبری 7: 545.
- 30- طبری 7: 552.
- 31- طبری 7: 552.
- 32- « مروج الذهب» چ 2، ص 317.
- 33- طبری 7: 545 و 552.
- 34- طبری 7: 545.
- 35- طبری 7: 545 و 552.
- 36- طبری 7: 546.
- 37- طبری 8: 31 و 34.

- 38 طبری 7 : 544 .
- 39 طبری 7 : 545 .
- 40 طبری 7 : 545 و 552 .
- 41 طبری 8 : 125 .
- 42 طبری 8 : 41 .
- 43 طبری 8 : 68 - 69 .
- 44 طبری 8 : 141 .
- 45 طبری 7 : 543 .
- 46 طبری 7 : 545 .
- 47 طبری 7 : 545 - 552 .
- 48 طبری 7 : 597 .
- 49 طبری 7 : 605 .
- 50 طبری 7 : 607 .
- 51 طبری 8 : 6 تا 8 .
- 52 طبری 8 : 6 تا 9 .
- 53 طبری 7 : 545 .
- 54 طبری 7 : 545 - 552 .
- 55 طبری 8 : 6 تا 8 .
- 56 طبری 7 : 545 .
- 57 طبری 7 : 545 - 552 .
- 58 طبری 7 : 554 .
- 59 طبری 7 : 545 - 552 .
- 60 نقطه‌ی در حوالی بصره و پنهان گاه سران زنگی بود و از آن جا جنبش را آغاز کردند .
- 61 طبری 7 : 546 .
- 62 طبری 7 : 605 .